

«مقاله پژوهشی»

## فلسفه متافیزیک نزد کانت و علامه طباطبایی

علیرضا محمدزاده قبادلو<sup>۱</sup>، مسعود امید<sup>۲</sup>، محمدرضا عبدالله نژاد<sup>۳</sup>

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه تطبیقی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول): gobadlu@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران؛ masoud\_omid1345@yahoo.com

۳. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران؛ abdollahnejad1354@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۲۳

### The Philosophy of Metaphysic in Kant and Allame Tabatabai

Alireza Mohammadzadeh Ghobadlou<sup>1</sup>, Masoud Omid<sup>2</sup>, Mohammadreza Abdollahnejad<sup>3</sup>

1. M.A. in Comparative Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author); gobadlu@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran; asoud\_omid1345@yahoo.com

3. Associate Professor, Department of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran; abdollahnejad1354@gmail.com

#### Abstract

The existence of scientific crises in every age poses serious challenges to thinkers, and every thinker, based on his knowledge of scientific issues and scientific resources, somehow tries to solve the crisis and bring science to a safe shore. The existence of new issues and contradictions in science, religion and philosophy led Emmanuel Kant and Allameh Tabatabai to look at these scientific problems once again and more seriously and try to solve the existing crises. And both thinkers somehow saw the answer to the problems of their time in re-encountering metaphysics. Kant, in his definition of traditional metaphysics, failed to accept existing metaphysics as a convincing science and removed traditional metaphysics from the list of sciences. Allameh, on the other hand, with his interpretation of traditional metaphysics; he considered metaphysics to be a science of certainty, so that the certainty of other sciences was possible in the shadow of the existence and possibility of the realization of metaphysics. In this article, the philosophy of metaphysics is examined from the perspective of both thinkers from various aspects, including the definition of traditional metaphysics and its method, as well as the quality of its propositions and its relationship with other sciences. Finally, it is concluded that the metaphysics acquired by these two thinkers are fundamentally different and have led to two different paths.

**Keywords:** Classical metaphysic, Metaphysics of nature  
Metaphysical philosophy, Kant, Allame Tabatabai.

#### چکیده

وجود بحران‌های علمی هر عصر، متفکران را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند و هر متفکری بر اساس فهم از مسائل علمی و داشته‌های علمی خود، به‌نوعی سعی در حل بحران و رساندن علم به ساحل امن یقین را دارد. وجود مسائل جدید و تعارضات در علم و دین و فلسفه، ایمانوئل کانت و علامه طباطبایی را بر آن داشت تا نگاه دوباره و جدی‌تری به این معضلات علمی انداخته و سعی در حل بحران‌های موجود نمایند. هر دو متفکر به‌نوعی جواب معضلات زمان خود را در رویارویی دوباره با متافیزیک دیدند. کانت با تصور و تعریفی که از متافیزیک سنتی داشت، متافیزیک موجود را نتوانست به‌عنوان یک علم یقین‌آور قبول کند و متافیزیک سنتی را از لیست علوم پاک کرد. علامه بر عکس کانت، با تصور و تعریفی که از متافیزیک سنتی داشت، متافیزیک را علمی یقینی پنداشت به‌طوری که یقینی بودن سایر علوم هم در سایه وجود و امکان تحقق متافیزیک میسر بود. در مقاله حاضر فلسفه متافیزیک از نگاه این دو اندیشمند از جهات مختلف، مثل تعریف متافیزیک سنتی و روش آن و همچنین کیفیت گزاره‌های آن و نسبتش با سایر علوم، بررسی خواهد کرد تا روشن گردد چرا در قبال پرسش‌های یکسان، هر کدام راه متفاوتی را پیموده‌اند. درنهایت این نتیجه حاصل شد که متافیزیکی که به‌دست این دو متفکر رسیده، از مبنا متفاوت بوده است که باعث پیموده شدن دو راه متفاوت شده است.

**واژگان کلیدی:** متافیزیک کلاسیک، متافیزیک طبیعت، شناخت‌شناسی، فلسفه متافیزیک، کانت، علامه طباطبایی.

## مقدمه

به باور کانت متافیزیک در روزگار وی دچار چالش شده و او کوشش می‌کند این چالش را حل کند. پیشرفت‌های علوم تجربی و ریاضی و به ویژه پیدایش فیزیک نیوتنی دست‌آویزی شده تا درباره ادعاهای متافیزیکی تردید به وجود آید. علوم تجربی بدون توجه به متافیزیک به پیشرفت خیره‌کننده خود ادامه داده و به تبیین پدیده‌های طبیعی و پیش‌بینی پیش‌آمدهای آینده می‌پردازند. در همان هنگام، فیلسوفان مدرسی به گفتگوهای بیهوده و کهن و تکراری خود ادامه می‌دهند؛ از طرفی دیگر، این پرسش‌ها را مطرح می‌کردند که چرا مباحث متافیزیکی در پاسخ دادن به پرسش‌های خود ناکام است و چه ضرورتی دارد که در عرصه بیرون از علم، به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی مانند هستی خداوند و پایداری نفس یا اراده آزاد باشیم. چرا متافیزیک از عهده پاسخ به این پرسش‌ها بر نمی‌آید؟ چالش متافیزیک دست‌آویز تزلزل در اخلاق و قطعیت اصول ارزشی شده بود. در چنین اوضاعی کانت با نگرانی از تضعیف متافیزیک و اخلاق و دین در برابر علوم طبیعی، کوشش می‌کند عیوب متافیزیک را پیدا کند و از همه کسانی که در این زمینه کوشش می‌کنند درخواست می‌کند کار خود را موقتاً متوقف ساخته و پیش از هر تلاشی به این پرسش پاسخ دهند که آیا اساساً علمی به‌عنوان متافیزیک امکان دارد یا نه؟

متافیزیکی که در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار گرفته، متافیزیک کلاسیک، یعنی متافیزیکی است که کانت از گذشتگان خود مثل ولف و دکارت یا لایبنیتس فراگرفته بود. او ابتدا این متافیزیک را توضیح داده و نقائص آن را آشکار می‌کند و سپس به نقد آن می‌پردازد و آن را دارای صلاحیت علمی نمی‌داند؛ آن‌گاه فلسفه استعلایی و متافیزیک طبیعت خود را ارائه می‌دهد.

علامه طباطبایی نیز در عصر خود با شکاکیت دینی و فلسفی‌ای که توسط فلسفه غرب و مادی‌گراها شیوع پیدا کرده بود، مواجه شد و برای مقابله و از بین بردن آفت شکاکیت، تبیین علمی به‌نام متافیزیک، به‌صورت جدی و همچنین تدریس و تبیین متافیزیک سنتی را ضروری دانست. متافیزیکی که در این نوشتار مد نظر علامه است، در واقع همان متافیزیک ارسطویی است، با این تفاوت که این علم در دامن سنت فلسفه اسلامی و توسط فلاسفه‌ای مثل فارابی و ابن‌سینا و صدرالمتهلین، پرورانده شده و به اوج خود رسیده است. در نوشتار حاضر روشن خواهد شد که تصور و تعریف کلی این دو متفکر از مبنا در مورد متافیزیک کلاسیک متفاوت است و وجود این تفاوت مبنایی است که باعث رسیدن به نتایج مختلف این دو متفکر از متافیزیک شده است.

ظهور فلسفه کانت و نقدهای وی بر متافیزیک کلاسیک، پس از وی بازتاب‌ها و واکنش‌های متعدد و متنوعی در پی داشت. می‌توان برخی از این مواجهه‌ها با فلسفه کانت را چنین در نظر داشت: الف) مواجهه مثبت: ۱- موافقت با عین فلسفه کانت، مانند برخی شاگردان معاصر کانت مثل زیگموند بک<sup>۱</sup> یا موافقت با اصلاح آن مانند رینهولد<sup>۲</sup>، ۲- مواجهه تکمیلی مانند نوکانتی‌ها از قبیل کاسیرر<sup>۳</sup>؛ ب) مواجهه منفی: ۱- دیدگاه‌هایی که هم ضد متافیزیک بودند و هم نقاد فلسفه کانت، مانند یوهان هردر<sup>۴</sup> و گئورک هامان<sup>۵</sup>، یعنی هر دو منظر را رد می‌کردند (نه این و نه آن). ۲- دیدگاه‌های متافیزیک‌گرا: الف- دیدگاهی که با لحاظ دیدگاه انتقادی کانت در باب متافیزیک، درصدد ستز آن با جریان متافیزیک کلاسیک برآمد یا دیدگاه

1. Sigmund Beck  
2. Karl Leonhardt Rinhold (1758-1823)  
3. Ernst Cassirer  
4. Johann Gottfried Herder  
5. Johann Georg Hamann

بدین وسیله نقص‌ها و ایرادات متافیزیک سنتی را آشکار کند و عدم کفایتش را به‌عنوان علمی متقن تبیین کند. «می‌توان گفت گزاره‌های مابعدالطبیعه نزد کانت، از حیث معرفت‌شناسی فاقد ارزش‌اند. با این حال، هرچند ما حق نداریم به وجود اعیان مابعدالطبیعی قائل شویم، حق انکار آنها را نیز نداریم. کانت بر وفق همین رأی در اخلاق خویش (نقد عقل عملی) معتقد می‌شود که ما می‌توانیم برای اختیار و جاودانگی نفس و وجود خدا به اصالت قائل شویم» (هارتناک، ۱۳۷۸: ۱۸۴).

می‌توان تصور کانت از متافیزیک را تصور ولفی- لایب‌نیتسی دانست. بر این اساس، با توجه به دیدگاه فلاسفه ماقبل کانت، مثل ولف و لایب‌نیتس، مابعدالطبیعه عبارت‌است از «دانشی که با مجموعه تدارک‌های خود [یعنی مباحث کلی و امور عامه] آهنگ نهایی‌اش، فقط حل این مسائل [خداوند، آزادی و نامیرایی] است» (Kant, 1967: b7).

از نظر کانت «متافیزیک، نوعی علم نظری عقلی و کاملاً جدای [از علوم دیگر] است که مستقل و جدا از هرگونه آموخته تجربی است و تنها بر مفاهیم تکیه دارد (و نه بر به‌کارگیری شهودی مفاهیم، همچون ریاضیات)، و از همین‌رو خرد در آن قصد دارد شاگرد خود باشد...؛ اما با وجود این، این دانش تاکنون این سعادت را نداشته است که به جاده امن علم وارد شود. در متافیزیک، عقل همیشه به بن‌بست می‌رسد» (Ibid: XIV). وی در مقایسه متافیزیک با سایر علوم، در تقبیح هرچه بیشتر متافیزیک تلاش کرده و می‌گوید «در الی‌که همه علوم دیگر بی‌وقفه قدم در راه توسعه و پیشرفت دارند، این به مسخره می‌ماند که ما در علمی که خود را حکمت محض می‌خواند و همگان نیز آن را لسان‌الغیب می‌پندارند و حل

دیالکتیک تاریخی مانند هگل (هم این و هم آن). ب- دیدگاهی که انتقاد کانت را بر نوع خاصی از متافیزیک یعنی متافیزیک‌های کلاسیک و جدید (هگلی) درست می‌دانستند ولی درصدد تأسیس متافیزیکی فلسفی-علمی یعنی متافیزیکی ملهم از علم جدید (علم فیزیک جدید) برآمدند، مانند آلفرد نورث وایتهد<sup>۱</sup>. ج- دیدگاهی که کلاً هر نوع متافیزیک کلاسیک و جدید و تلفیقی با علم را وانهاد و به دیدگاه‌های شبه‌متافیزیکی منتج از صرف علم و تعمیم‌یافته از طریق خود علم تن داد، مانند جریان ماتریالیسم. د- دیدگاه استقراگرا یا گزینش‌گرای تاریخی که معتقد بود نقد کانت به‌نحو استقرای تاریخی است و شامل تمام متافیزیک‌های گذشته نمی‌شود؛ بنابراین با گزینش و لحاظ برخی از متافیزیک‌ها، مانند متافیزیک صدرایی و تفسیرهایی در باب آن، امکان پاسخ به نقدهای کانت و عبور از آن وجود دارد، مانند علامه طباطبایی.

اما برای آنکه نحوه گذر و مواجهه علامه طباطبایی با کانت روشن شود، نیاز به یک تحقیق مقایسه‌ای در باب دیدگاه‌های این دو فیلسوف از جهات مختلف است. از این‌رو این نوشتار به مقایسه این دو دیدگاه فلسفی در مورد متافیزیک کلاسیک، بر اساس محورهایی چون: معنا یا تعریف، علمی بودن، نحوه تصورات، نحوه تصدیقات، روش، ارتباط با علوم و نتایج آن، می‌پردازد و همچنین در پی پاسخ به این پرسش‌هاست: کانت پیش از آنکه فلسفه نقادی خود را معرفی کند چه تصویری از متافیزیک کلاسیک داشت؟ این تصویر با تصویری که در عرصه فلسفه اسلامی معاصر از قبیل علامه طباطبایی دارند، چه نسبتی دارد؟

### تعریف متافیزیک

کانت قبل از شرح فلسفه نقادی خودش، توضیحاتی کلی در مورد متافیزیک کلاسیک ارائه می‌دهد تا

موسی زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۱)؛ او تصمیم گرفت به این اختلافات و کشمکش‌های علمی و همچنین شکاکیتی که شیوع پیدا کرده بود و در اوج خود بود، پایان دهد.

در واقع «مابعدالطبیعه‌ای که کانت مطرح و نقد می‌کند همان مابعدالطبیعه مطرح در نزد ارسطو نیست چون کانت موضوع مابعدالطبیعه را، که کل هستی بود، به سه مسئله نفس و خدا و جهان تقلیل می‌دهد. البته این گونه نبود که کانت به عمد این کار را کرده باشد بلکه سیری که مابعدالطبیعه طی کرده بود این گونه بود که موضوعش به این سه موضع تقلیل یافته بود. کانت بی‌خبر، فکر می‌کرد که موضوع مابعدالطبیعه همین سه موضع بوده است و به نقد آن می‌پرداخت. درحقیقت، می‌توان گفت که کانت هیچ آشنایی با مابعدالطبیعه ارسطویی نداشت» (همان: ۱۵۴).

جمع‌بندی نظر علامه در باب تعریف و چیستی متافیزیک بدین صورت است:

۱. فلسفه اعم از همه علوم و معارف است، زیرا موضوع آن (موجود) عام‌ترین موضوعات و دربرگیرنده همه چیزهاست. علوم کلاً از حیث ثبوت موضوع متوقف بر فلسفه‌اند، اما فلسفه در ثبوت موضوع خود بر هیچ‌یک از علوم مبتنی نیست. موضوع فلسفه موجود عام است که علم بدان ضروری است، زیرا تصور آن بدیهی و اولی است و تصدیق به وجود آن نیز ضروری است، زیرا خود عین موجودیت است.

۲. موضوع فلسفه از آن جهت که عام‌ترین چیزهاست و هیچ چیز نمی‌تواند خارج از آن ثبوت یابد، هرگونه محمولی که برای آن اثبات گردد، یا خود عین موضوع است، مانند: هر موجودی (از حیث وجود) واحد است، یا هر موجودی بالفعل است؛ که در این جا واحد یا بالفعل، گرچه از حیث مفهوم با موجود مغایرند، لیکن از حیث مصداق

معمای خویش از آن می‌طلبند، بی‌آنکه قدمی فرایش نهم، دائماً گرد یک نقطه می‌چرخیم». «اگر مابعدالطبیعه، خود علم است چرا مانند علوم دیگر قبول عام و دائم نیافته است؟» (کانت، ۱۳۸۸: ۸۴). «خرد آدمی در پرسش‌هایی [متافیزیکی] که دانش خواهی او را همواره مشغول داشته‌اند... تاکنون از آنها نتیجه‌ای بدست نیاورده است» (Kant, 1967: A856, B884).

بعد از دکارت تا زمان کانت، فلاسفه عقل‌گرا مثل اسپینوزا، لایب‌نیتس و ولف، بیشتر پیرو دکارت بودند و نظام فلسفی وی را زیاد تغییر ندادند بلکه به اشکالات آن پرداخته و در داخل همان سیستم سعی در یافتن جواب مشکلات این نظام به روش فلسفی آن داشتند و هر یک سعی می‌کردند بی‌نقص‌ترین نظام متافیزیکی را ارائه دهند. نظام‌های فلسفی قبل کانت و بعد قرون وسطی، با توجه به اختلافاتی که به وجود آمده بود و همچنین شکاکیتی که در نتیجه پرسش‌های جدید و پیشرفت علوم تجربی و تعارضاتی که بین علم و دین یا فلسفه و دین مطرح شده بود، سعی داشتند متافیزیک اصلاح شده‌ای را ارائه دهند. «هریک از این نظام‌ها بر آن بودند تا کامل‌ترین نظریه را درباره مابعدالطبیعه ارائه دهند ولی آنها هیچ‌وقت با هم درباره این مباحث به توافق و اتفاق نظر لازم نرسیدند؛ چون ماهیت هر چیزی که در مابعدالطبیعه ارائه می‌شود جدال‌برانگیز و قابل ستیزه است. اهل مابعدالطبیعه به تدریج به این نتیجه رسیدند که نظریات ارائه شده هیچ‌کدام کامل و عاری از نقص نیستند. وقتی که اختلاف نظر بین آنها به اوج رسید، برخی‌شان به این امر توجه کردند که شاید علت این اختلاف نظرها در اساس و بنیان خود مباحث مابعدالطبیعی باشد و اشتباه اصلی در همین جا نهفته باشد. کانت یکی از مهمترین افراد این جماعت بود» (فتحی و

۵. چون موضوع فلسفه عام‌ترین اشیاء است، ایجاب می‌کند که معلول چیز دیگری نباشد، زیرا خارج از او (وجود) چیزی نیست. به همین سبب برهان‌های مورد استفاده فلسفه، از نوع برهان «لمّی» نتواند بود بلکه مبتنی بر برهان «ان» است. توضیح اینکه در منطق به تحقیق رسیده است که شناخت بر مبنای دستیابی از طریق معلول بر علت، مفید یقین نخواهد بود. پس برای بحث فلسفی جز برهان ان که مبتنی بر ملازمات عام باشد، یعنی جز از طریق رسیدن از یکی از دو امر متلازم به دیگری، راهی باقی نمی‌ماند. (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۲).

### انگیزه پرداختن به متافیزیک

کانت در زمان خودش با دو گروه مواجه بود، این دو گروه و گرایش فلسفی تا زمان وی معمولاً مقابل هم قرار داشتند و همدیگر را نقد می‌کردند؛ کانت سعی داشت بین این دو گرایش عقل‌گرا و تجربه‌گرا آشتی برقرار کند. با این وصف، دغدغه کانت را فقط دغدغه فلسفی و علمی معرفی می‌کنند. ولی با تعمق و دقت بیشتر می‌توان دریافت که دیگر دغدغه مهم کانت متوجه تعارضاتی بود که بین دین و علوم زمان وی وجود داشت. «علاقه کانت به تعارض ظاهری یافته‌های علوم طبیعی زمان او با معتقدات بنیادی ما در اخلاق و دین است. کانت عقیده داشت که نوعی تعارض یا منافات ظاهراً بدیهی در این زمینه وجود دارد» (مگی، ۱۳۸۵: ۲۷۸).

نقطه آغاز و انگیزه علامه طباطبائی در پرداختن بر متافیزیک، نقطه مقابل ایده‌آلیسم و شکاکیت و عبور از این مانع است. اولین قدم برای امکان فلسفه و معرفت نخست این است که ما موجودیم و آثاری داریم؛ دوم، غیر از ما هم وجود دارد و سوم، حقیقتی به نام ادراک نیز وجود دارد که وسیله تصدیق موجودیت ما و غیر ما می‌شود. وی نقطه

عین آنند؛ و اگر جز این بود نه از جهت ذات خود ثابت بودند و نه از حیث اثبات آنها برای موضوع، یعنی موجود مطلق. یا آنکه محمول، عین موضوع نیست و اخصّ از موجود عام است لیکن چیزی غیر از آن هم نیست. چنانکه گوییم: علت، موجود است. که در این قضیه، علت گرچه اخصّ از موجود مطلق است، لیکن حیثیتی خارج از موجودیت عام ندارد و گرنه باطل بود. این‌گونه اوصاف با آنچه در برابر آن قرار دارد، از نوع قضایای مردد المحمول است و اطراف تردید بر روی هم مساوی با موجودیت عام است. مانند اینکه گوییم: هر موجودی یا بالفعل است یا بالقوه. اکثر مسائل در فلسفه به صورت تقسیم جریان می‌یابد، مانند تقسیم موجود به واجب و ممکن و تقسیم ممکن به جوهر و عرض و تقسیم جوهر به مجرد و مادی و تقسیم مجرد به عقل و نفس و بر همین قیاس در سایر مسائل.<sup>(۱)</sup>

۳. مسائل در فلسفه به شیوه «عکس حمل» مطرح می‌شود. مثلاً وقتی می‌گوییم: واجب موجود است و ممکن موجود است، در معنی چنان است که گفته شود: وجود، واجب است و ممکن. یا اگر بگوییم: وجوب یا بالذات است یا بالغیر، به این معنی است که موجود واجب منقسم می‌شود به واجب ذاتی و واجب غیری.

۴. این فن (فلسفه اولی) چون از حیث موضوع اعم از همه فنون است و هیچ چیز از موضوع و محمولات آن خارج نیست، هدف و غایتی خارج از خود ندارد. یعنی برای مقصود دیگری آموخته نمی‌شود بلکه این معرفت، خود ذاتاً مقصود است. بنابراین فلسفه به عنوان ابزاری برای دستیابی به مقاصد دیگر به کار نمی‌رود، چنانکه علوم و فنون آلی (مانند منطق و طب و نحو و غیره) همه برای غایاتی جز ذات خود آموخته می‌شوند؛ در عین حال فوائد بسیاری بر آن مترتب است.

بنماییم، گرچه این انکار حق و اظهار شک فقط لفظی خواهد بود. پیوسته هر یک از ما و هر موجود با علم و معرفتی، خود را موجود با واقعیتی می‌بیند که منشأ آثار واقعی است و ارتباطی با غیر خود ندارد مگر از آن جهت که برای آن چیز بهره‌ای از واقعیت هست» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۴).

با این وصف، علامه اثبات عالم خارج را به‌نوعی بدیهی در نظر گرفته و شک در آن را از نوع شک روان‌شناختی می‌داند. او در ادامه امکان شک در ادراکات را هم بدیهی دانسته ولی تلاش علمی و فلسفی را در کشف این خطاها و رفع شکوک می‌داند. «البته تردید نیست که ما در عین آنکه نسبت به واقعیت هستی یقین داریم، نباید در این امر به خود تردید راه دهیم که در بسیاری از موارد دچار خطا می‌شویم و مثلاً، چیزی را که وجود ندارد موجود، یا چیزی را که وجود دارد معدوم می‌پنداریم. چنانکه انسان‌های پیش از ما چیزهایی را موجود می‌پنداشتند و به اموری اعتقاد داشتند که ما امروز منکر آنها هستیم و به نقیض آن معتقدیم، و ناگزیر یکی از آن دو باید باطل باشد. همچنین اشتباهاتی را که هر روز مرتکب می‌شویم و چیزهایی را موجود می‌پنداریم که وجود ندارد یا از چیزهایی نفی وجود می‌کنیم که در حقیقت وجود دارد و بعداً متوجه می‌شویم که در حکم خود راه خطا رفته‌ایم» (همان: ۱۷).

علامه در ادامه وجود علمی برهانی را برای کشف خطا و کشف ادراک وهمی از غیر وهمی معرفی می‌کند. «بنابراین، بحث و کاوش برای تشخیص آنچه وجود دارد از آنچه وجود ندارد و تعیین خواص و احوال موجود واقعی به‌نحوی که هرگونه شکّی را از بین ببرد، ضروری است و تنها با چنین پژوهشی می‌توان موجود واقعی را از غیرواقعی باز شناخت. به عبارت دیگر، بحثی که در آن تنها برهان به‌کار گرفته می‌شود، زیرا از میان

آغاز متافیزیک را چنین ترسیم می‌کند: «ما انسان‌ها موجوداتی هستیم واقعی و همراه ما موجودات دیگری هستند که بسا در ما تأثیر می‌گذارند یا از ما تأثیر می‌پذیرند، همان‌طور که ما در آنها اثر می‌گذاریم یا از آنها تأثیر می‌پذیریم. در خارج از وجود ما هوایی وجود دارد که استنشاق می‌کنیم، غذایی وجود دارد که از آن تغذیه می‌کنیم، منزلهایی وجود دارد که در آن سکنی می‌گزینیم، زمینی که بر روی آن راه می‌رویم، خورشیدی که از پرتو او روشنایی می‌گیریم، ستارگانی که به‌وسیله آنها راه می‌یابیم و حیوانات و گیاهان و غیر این‌ها (که همه به‌عنوان واقعیت‌های خارجی تحقق محسوس دارند). و نیز چیزهای دیگری وجود دارند که آنها را می‌بینیم یا می‌شنویم یا استشمام می‌کنیم یا می‌چشیم یا... و نیز اموری که آنها را طلب می‌کنیم یا از آنها می‌گریزیم، یا موجوداتی که آنها را دوست داریم یا از آنها بیزاریم، یا موجوداتی که به آنها امید بسته‌ایم یا از آنها می‌ترسیم، و چیزهای دیگری که طبع ما بدان‌ها میل دارد یا از آنها متنفر است. و نیز چیزهای دیگری وجود دارند که ما آنها را برای استقرار در مکانی، یا انتقال از مکانی، یا به‌سوی مکانی، یا برای وصول به لذتی یا پرهیز از رنجی یا رهایی از ناملایمی یا انگیزه‌های دیگر، طلب می‌کنیم. تمام این حقایقی که ما آنها را درک می‌کنیم و بسا حقایق دیگری همراه این‌ها هستند که ما از آنها غافلیم، باطل و پوچ نیستند، زیرا آنها حقیقتاً موجودند و واقعاً ثابت هستند. پس هیچ موجودی آهنگ موجود دیگر نمی‌کند، مگر آنکه آن چیز عینیتی خارجی و موجودیتی واقعی یا منتهی به موجود واقعی دارد و تحقق او وهمی سراب‌گونه نیست. پس ما را روا نیست که تردید کنیم در اینکه در خارج، وجودی هست. و نیز نمی‌توانیم به‌طور کلی واقعیت را انکار کنیم، مگر آنکه از راه مکابره درآییم و حق را انکار کرده یا درباره آن اظهار شک

معرفت عینی هستند، مقولات نامید. کانت شرایطی را برای امکان متافیزیک در نظر گرفت و در نهایت نتیجه گرفت متافیزیک صحیحی تاکنون شکل نگرفته و تأسیس نشده است. از نظر وی هر متافیزیکی که قرار است در آینده به وجود آید، باید به این شرایط و مقدمات توجه کند.

راه‌حل کانت نسبت به روش‌های فلاسفه سنتی که در برابر مشکلات معرفتی عقل‌گراها و سؤالات و مشکلاتی که شکاکان به وجود آورده بودند، از دو تغییر اساسی برخوردار بود: «نخست آنکه، کانت اثرگذاری علی صورت‌ها را با مبدل ساختن آنها به مقولات تبیین می‌کند. مقولات عبارتند از مفاهیم محض فاهمه، ظرفیت‌هایی شناختی و فطری از نوعی بسیار عام، ولی بالکل ذهنی... دومی این است که برداشت سنتی از رابطه میان اندیشه و متعلق آن، یا به بیان خود او (کانت)، رابطه میان عین و مفهوم را معکوس می‌سازد» (بونواک، ۱۳۹۵: ۹۴-۹۵). نحوه نقادی کانت باعث شد وی نگاه متفاوتی به مسئله شناسایی داشته باشد؛ در واقع برخلاف گذشتگان، او به نوعی جای عین و ذهن را در تبیین شناسایی عوض کرد و قائل به انقلاب کپرنیکی شد.

علامه طباطبایی نیز مانند کانت از سنتز عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی صرف عبور کرده و در مقابل فلسفه غرب، تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی صرف را مردود می‌داند. «هر دو نظریه معروف اروپا ابطال می‌شود و اثبات می‌شود که نه نظریه عقلی صحیح است و نه نظریه حسی؛ یعنی نه آن‌طوری که عقلیون فرض کرده‌اند، عقل پاره‌ای از مفاهیم و تصورات را بالفطره و بالذات واجد است و نه آن‌طوری که حسیون پنداشته‌اند، محتویات ذهنی منحصر است به آنچه ذهن به وسیله یکی از حواس خارجی یا داخلی از یک پدیده خارجی یا از یک پدیده نفسانی صورت‌گیری نموده است؛ به عبارت دیگر، تحقیق

انواع قیاس، قیاس برهانی است که منتج نتایج یقینی است و یقین، خود عبارت است از اعتقادی که از میان سایر اعتقادات واقعیت را بر انسان مکشوف سازد. چون روش بحث و تحقیق در فلسفه این‌چنین است، برای ما فقط این امکان وجود خواهد داشت که بر اساس آن استنتاج کنیم که این چیز موجود است و آن دیگری موجود نیست، وگرنه بحث از امور جزئی از وسع ما خارج است، زیرا برهان در امور جزئی و متغیر و بی‌ثبات جاری نیست. به همین دلیل، در این نوع بحث، موجود به‌طور کلی مورد بررسی قرار می‌گیرد و موجود مطلق از آن جهت که کلی است موضوع تحقیق واقع می‌شود» (همان: ۲۰).

### سنتز تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی

اقتضای فلسفه تجربه‌گرایان، رد متافیزیک بود، چون منشأ ادراکات را حس می‌دانستند و حسیات به‌تنهایی نمی‌توانستند منشأ مفاهیم متافیزیکی باشند. در نتیجه بر اساس مبنای خود مجبور به رد گزاره‌های متافیزیکی می‌شدند. در مقابل، عقل‌گراها منشأ شناخت را فقط داده‌های حسی نمی‌دانستند و به مفاهیم فطری و پیشینی معتقد بودند که از تجربه حاصل نشده‌اند. بر این اساس متافیزیک را ممکن و ضروری می‌دانستند. کانت معتقد بود «نه تجربه به‌تنهایی قادر به فراهم آوردن معرفت است و نه عقل. اولی محتوای بدون صورت را فراهم می‌آورد و دومی صورت بدون محتوا را. تنها در تألیف تجربه و عقل است که حصول معرفت امکان‌پذیر می‌شود» (اسکروتن، ۱۳۸۸: ۴۴). او از جهت منشأ بودن بعضی از مفاهیم، و اینکه شروع به وجود آمدن مفاهیم با حسیات است، با تجربه‌گرایان موافق بود ولی برخلاف آنها مفاهیمی که از حسیات حاصل نشده‌اند را هم قبول داشت؛ وی این مفاهیم پیشینی را که شرط تحقق هر نوع

می‌شود که نه آن‌طوری که عقلیون فرض کرده‌اند، عقل دارای آن خاصیت ذاتی است که پاره‌ای از مفاهیم را از پیش خود و بدون وساطت و مداخله هیچ قوه دیگری ابداع نماید و نه آن‌طوری که حسیون پنداشته‌اند، کار عقل منحصر است به تجرید و تعمیم و تجزیه و ترکیب صورت‌های محسوسه، بلکه قوه مدرکه انسان یک فعالیت دیگر نیز انجام می‌دهد که ما او را نوعی خاص از انتزاع می‌نامیم و در این مقاله تحت عنوان اعتبار نام برده می‌شود؛ و همین اعتبار یا انتزاع است که بدیهیات اولیه تصویری منطوق و غالب مفاهیم عامه فلسفه را برای ذهن بشر به‌وجود آورده است و این رشته مفاهیم انتزاعی از آن جهت مفاهیم عامه خوانده می‌شوند که کلی‌ترین و عمومی‌ترین تصوراتی است که عارض ذهن بشر شده و کلی‌تر از این تصورات ممکن نیست، از قبیل تصور وجود و عدم و وحدت و کثرت و وجوب و امکان و امثال این‌ها. این مفاهیم عامه به‌ترتیبی که گفته خواهد شد، از لحاظ پیدا شدن برای ذهن مؤخرند از مفاهیم خاصه و بالآخر از محسوسات خارجی و از این لحاظ در درجه دوم واقعند (معقولات ثانیه) ولی از لحاظ منطقی بدیهی اولی می‌باشند؛ یعنی از لحاظ فلسفی و روان‌شناسی در درجه دوم‌اند و از لحاظ منطقی در درجه اول» (مطهری، ۱۳۸۹: ۶/۲۵۳).

### متافیزیک و علقه‌های روان‌شناختی

از نظر کانت «عقل عمومی آدمیان را با مابعدالطبیعه علقه‌ای است» (کانت، ۱۳۸۸: ۸۵)؛ درواقع ساختار کلی عقل آدمی باعث بروز چنین پرسش‌های متافیزیکی می‌شود که برای انسان اجتناب‌ناپذیر است. «خرد آدمی در رده‌ای از شناخت‌های خویش، دارای این سرنوشت ویژه است که پرسش‌هایی سربار آن می‌شوند که آن‌ها را نمی‌تواند کنار زند، زیرا این پرسش‌ها به‌وسیله خود طبیعت خرد، در

برابر خرد نهاده می‌شوند» (Kant, 1967: VII). آدمی علاقه‌مند است از طریق عقل نظری به پرسش‌های عملی خود پاسخ دهد: «خرد به‌وسیله گونه‌ای تمایل طبیعت خویش، به‌پیش رانده می‌شود تا از کاربرد تجربه فراتر رود؛ در یک کاربرد ناب و به‌واسطه ایده‌های محض، به دورترین مرزهای هرگونه شناخت سفر کند و تنها در تکمیل طریق خویش، در یک کل نظام‌مند خودبسنده، آرامش یابد. اینک، آیا این تلاش صرفاً بر پایه علاقه نظری عقل استوار است، یا برعکس، تنها و تنها بر پایه علاقه عملی خرد؟» (Ibid: A826, B798).

از نظر کانت عامل دیگری که باعث پرداختن به مسائل متافیزیکی می‌شود، دسترسی آسان به آن، بدون تلاش تجربی یا طاقت‌فرساست. در عرصه متافیزیک شخص «بی‌آنکه خود را به‌وساطت تجربه محتاج ببیند یا به‌نحوی بتواند از رهگذر تجربه به آن دست یابد» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۷۴)، به آسودگی حکم جزمی ارائه می‌دهد. همچنین می‌نویسد: «همه کسانی که در مقام سایر علوم، احتیاط می‌کنند و مهر سکوت بر لب می‌زنند، وقتی بحث متافیزیک به میان می‌آید، استادانه داد سخن می‌دهند و گستاخانه فتوا صادر می‌کنند؛ چراکه در اینجا، جهالت آنان در برابر دانایی دیگران، آشکارا از پرده برون نمی‌افتد» (همان: ۹۳). وی همچنین مستقل عمل کردن عقل و عدم اتکای آن به غیر خود را عامل روان‌شناختی دیگری برای وجود متافیزیک می‌داند. «جوهر اصلی متافیزیک و خصوصیت ذاتی آن که همانا اشتغال عقل است به‌صرف خود عقل و التفات به اموری که عقل آنها را ماکیان‌وار زیر پر مفاهیم خویش گرفته و مستقیماً زاینده آن مفاهیم می‌پندارد بی‌آنکه خود را به‌وساطت تجربه محتاج ببیند» (همان: ۱۷۴).

علامه نیز وقتی در مقاله اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم شروع به تعریف فلسفه می‌کند



نباید مستفاد از تجربه باشد» (همان: ۹۵). «مابعدالطبیعه شناخت مقدم بر تجربه یا ناشی از فهم محض و عقل محض است» (همان: ۹۶). یعنی این مفاهیم باید وراء تجربه باشند؛ خواه تجربه درونی، خواه تجربه بیرونی. «متافیزیک، سراسر جز مفاهیمی که در آن ارتباط بین اشیاء به نحو مقدم بر تجربه تعقل می‌شود، نیست» (همان: ۸۹). «متافیزیک، نوعی علم نظری عقلی و کاملاً جدای [از علوم دیگر] است که مستقل و جدا از هرگونه آموخته تجربی است و تنها بر مفاهیم تکیه دارد (و نه بر به‌کارگیری شهودی مفاهیم، همچون ریاضیات)، و از همین رو خرد در آن قصد دارد شاگرد خود باشد» (Kant, 1967: XIV).

در مورد ماهیت تصورات متافیزیکی نظر علامه طباطبایی این است که اموری بدیهی و غیرتجربی و عقلی‌اند «فلسفه از لحاظ تعریفات غنی‌ترین فنون است زیرا مفاهیمی که موضوعات و محمولات مسائل فلسفی را تشکیل می‌دهند، از قبیل مفهوم وجود و عدم و وحدت و کثرت و وجوب و امکان و امتناع و علت و معلول و متناهی و نامتناهی و حادث و قدیم و قوه و فعل و غیر این‌ها، مفاهیمی بسیط می‌باشند (نه مرکب) و به‌همین جهت بدیهی‌التصور و مستغنی از تعریف می‌باشند» (مطهری، ۱۳۸۹: ۶/۴۷۶).

از نظر علامه «مفاهیمی که در فلسفه به‌کار می‌روند، یعنی معقولات ثانیه فلسفی، همه بسیط و عام و بدیهی هستند، نه نیازمند تعریفند و نه ممکن است آنها را حقیقتاً تعریف کرد. پس می‌توان گفت که فلسفه اولی دارای مبادی تصویری نیست. آری گهگاه تعریفات به چشم می‌خورد که بیش از شرح اسم نیست؛ بنابراین، اگر شرح اسم هم از مبادی تصویری به حساب آید، این قبیل تعریفات را باید به حساب مبادی تصویری نهاد و الا نه» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۵۰).

تمایل درونی و غریزی را از مهم‌ترین محرک‌ها برای کسب علم به‌ویژه متافیزیک معرفی می‌کند «از این رو ما که خواه ناخواه غریزه بحث و کاوش از هر چیز که در دسترس ما قرار بگیرد و از علل وجود وی داریم باید موجودات حقیقی و واقعی (حقیق به اصطلاح فلسفه) را از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمیات) تمیز دهیم. و گذشته از این کاوش غریزی برای رفع حوائج زندگی، دست به هر رشته از رشته‌های گوناگون علوم بزنیم اثبات هر خاصه از خواص موجودات به موضوع خود محتاج به ثبوت قبلی آن موضوع می‌باشد. یک سلسله بحث‌های برهانی که غرض و آرمان نامبرده را تأمین نماید و نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها می‌باشد، فلسفه نامیده می‌شود» (مطهری، ۱۳۸۹: ۶/۵۸-۵۹).

### تصورات متافیزیکی

کانت متافیزیک را تحقیقاتی غیرتجربی می‌داند که بر مفاهیم انتزاعی استوار است. وی ویژگی‌هایی خاصی را بر تصورات و مفاهیم متافیزیکی بیان می‌کند. بدین صورت که «شناخت فلسفی، امر جزئی را فقط در امر کلی مطالعه می‌کند» (Kant, 1967: A742, B714). در واقع مفاهیم متافیزیکی حاصل انتزاع از امور حسّی و تجربی یا اعتبار عقلی از امور درونی یا... نیستند. «هم‌چنانکه فاهمه برای تجربه به مقولات محتاج بود، عقل هم در خود مبدایی برای تصورات دارد. مراد من از تصورات، مفاهیمی است ضروری که متعلق آنها هرگز در تجربه عرضه نتواند شد. تصورات همان‌گونه لازمه طبیعت عقلند که مقولات لازمه طبیعت فاهمه» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۷۴). «مبادی مابعدالطبیعه (که نه تنها قضایای بنیادی [یعنی اصول متعارف] مابعدالطبیعه، بلکه مفاهیم اساسی آن را نیز شامل می‌شود)، هرگز

## تصدیقات متافیزیکی

کانت ماهیت تصدیقات متافیزیکی را در کتاب تمهیدات چنین توصیف می‌کند: «بخش مجزایی به صورت نوعی فلسفه تعریفی [وجود دارد] که منحصرأً متضمن قضایای تحلیلی متعلق به مابعدالطبیعه است» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۴-۱۰۳). «قضایای بسیاری [در مابعدالطبیعه وجود دارد]... اما این قضایا بدون استثنا تحلیلی است و به مواد و مصالح بنای مابعدالطبیعه مربوط است» (همانجا). مانند این قضیه که «جوهر آن است که فقط به‌عنوان موضوع وجود دارد» (همانجا). احکام متافیزیکی به معنای اعم، یا احکام بنیادی و اساسی متافیزیک و مواد و مصالح آن (به‌منزله عناصر اصلی شکل‌گیری آن) تحلیلی‌اند. احکام متافیزیکی به معنای اخص، آن احکامی شمرده می‌شوند که شناسایی ما را به اشیاء گسترش می‌دهند. هدف اساسی از متافیزیک به معنای اعم نیز حصول همین احکام معطوف به اشیاست (همان: ۱۰۸-۱۰۷). مثلاً «احکامی از قبیل اصل جهت کافی که طبق آن، تمام اشیاء و واقعیات، دارای جهت کافی می‌باشند» (همان: ۱۰۸). همچنین، این قضیه که «هر آنچه در اشیا جوهر است، ثابت است» (همان: ۱۰۳)، جزو احکام متافیزیکی اخص شمرده می‌شوند. از نظر کانت «احکام متافیزیکی به معنی اخص بدون استثنا همه تألیفی است. باید میان احکام منسوب به مابعدالطبیعه و احکام متافیزیکی به معنی اخص فرق گذاشت» (همانجا). در حوزه احکام متافیزیکی به معنی اخص می‌توان «به غایت قصوای این علم [متافیزیک]، یعنی به شناخت وجود اعلی و عالم عقبی، که با اصول عقل محض مبرهن گشته است، نائل آمد» (همانجا). بسیاری از احکام نوع اول [عام]، تحلیلی است؛ اما این‌گونه احکام صرفاً وسیله‌ای است برای وصول به احکام متافیزیکی که کلّ غایت این علم است [معنای

اخص] و همواره تألیفی است» (همانجا). همچنین غایت مابعدالطبیعه به معنای عام، مابعدالطبیعه به معنی اخص است و تشکیل قضایای تحلیلی در اولی، برای رسیدن به قضایای تألیفی در دومی است: «در مابعدالطبیعه، ما اختصاصاً با قضایای تألیفی مقدّم بر تجربه سروکار داریم و تنها همین قضایاست که غایت مابعدالطبیعه است و در واقع، نیل بدان مستلزم تحلیل بسیاری از مفاهیم و احکام تحلیلی است» (همان: ۱۰۴).

نکته دیگر آنکه، احکام متافیزیکی در تقابل با یکدیگر قرار دارند، اما رفع این تقابل امکان‌پذیر است؛ بر این اساس، می‌توان فرض و حکم سومی را ارائه نمود که نه عیناً حکم نخست و نه عیناً حکم دوم باشد. نگاهی به احکام متافیزیکی، به‌ویژه در معنای خاص، این نکته را روشن می‌کند که در کنار هر یک از احکام متافیزیکی، به‌همراه مقابل خود، در حوزه متافیزیک حکم دیگر طرح شده یا قابل طرح است. بدین صورت که می‌توان فرض و حکمی میانه را تدارک دید که عیناً بر دو حکم سابق و مقابل منطبق نباشد؛ برای مثال، اگر دو حکم ذیل را داشته باشیم «جهان منتهای است» و «جهان نامتناهی است»، «ممکن است جهان به‌هیچ روی به‌صورت فی‌نفسه [وهمان‌گونه که هست] به ما داده نشده باشد و در نتیجه، نه منتهای باشد و نه نامتناهی» (Kant, 1967: A504, B532). بنابراین احکامی که به‌عنوان دعاوی و آرای فلسفی و متافیزیکی مطرح می‌شوند می‌توانند دارای هر دو طرف و دو مدعای دروغ و کاذب باشند. یعنی امکان رفع هر دو مدعا و نظریه و طرح نظریه سوم وجود دارد. با این وصف هیچ‌گاه نمی‌توان از ابطال یا نقض یک طرف، به صدق قطعی طرف دیگر حکم کرد، چراکه همواره امکان ظهور نظریه‌ای و رای هر دو نظریه وجود دارد. (Ibid: A504, 507, 529, B532, 535, 557)

گوناگون به تفصیل به واقعیت‌هایی پی می‌بریم: آسمان هست، درخت هست، گل هست، غذا هست، گرسنگی و سیری هست، انفعال ما از جهان و انفعال جهان از ما هست، ترس هست، لذت هست، درد هست، روح هست، فرشته هست، خدا هست و قس علی ذلک. به پاره‌ای از این واقعیات با مشاهده و حس و به پاره‌ای دیگر با تجربه و به برخی با استدلال پی می‌بریم. پس هیچ انسانی نمی‌تواند به کلی منکر واقعیت شود. هر انسانی هر فعلی که انجام می‌دهد یا هر انفعالی که می‌پذیرد آن را واقعی می‌داند. اگر انسان گرسنه می‌شود و غذا می‌خورد؛ اگر از شیر می‌ترسد و فرار می‌کند؛ اگر محبوبی را می‌بیند و مجذوب می‌شود؛ نه گرسنگی خود را خیال و پندار می‌داند و نه با غذای خیالی خود را سیر می‌کند؛ نه از شیر خیالی می‌ترسد و نه ترس خود را خیالی و موهوم می‌داند و نه فرارش خیالی است؛ نه محبوب خیالی را دوست می‌دارد و نه مجذوب شدنش را موهوم می‌پندارد؛ همه را واقعیت می‌داند، پس واقعیت قابل انکار نیست» (همان: ۴۹). البته واقعیت نه به عنوان مفهوم بلکه به عنوان مصداق، جزو قضایا و احکام فلسفی است. بنابراین همه آنها از سنخ حمل شایعند، نه اولی.

### استدلال متافیزیکی

از نظر کانت استدلال‌های متافیزیکی که در مقابل هم قرار دارند از ارزش معرفت همسانی برخوردارند. یعنی چنان دو دسته استدلال‌هایی هستند که مقابل یکی از دعاوی طبق اصولی که ضرورتاً باید در هر مابعدالطبیعه جزمی مورد تصدیق باشد به همان وضوح اصل ادعا قابل اثبات است از این رو نمی‌توان «برای یکی از آنها نسبت به دیگری، حق ممتاز به تمجید و برتری قایل شد» (Kant, 1967: A421). وی این برابری و همسانی ارزش استدلال‌های متافیزیکی مخالف هم را ناشی از ذات و ساختار خود عقل

از دیدگاه علامه طباطبایی تمام احکام و تصدیقات متافیزیک از نوع حمل شایع هستند و نه حمل اولی. هم احکام امور عامه و هم خاصه، جزو قضایای حمل شایع هستند، چراکه به نحو عکس الحمل هستند و موضوع متافیزیک وجود عینی است. به علاوه، نسبت قضایای متافیزیکی، جدلی نیست، یعنی دو قضیه نسبت به هم قابل رفع نیستند اما حکم اولی یا دومی می‌تواند دارای قیدی باشد و تکمیل شود. «مسائل در فلسفه به شیوه عکس حمل مطرح می‌شود. مثلاً وقتی می‌گوییم: واجب موجود است و ممکن موجود است، در معنی چنان است که گفته شود: وجود، واجب است و ممکن. یا اگر بگوییم: وجوب یا بالذات است یا بالغیر، به این معنی است که موجود واجب منقسم می‌شود به واجب ذاتی و واجب غیری» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۴).

از نظر علامه «اولین قضیه‌ای که خود از بدیهی‌ترین بدیهیات است و نخستین مبدأ تصدیقی فلسفه به شمار می‌آید، قضیه استحاله ارتفاع و اجتماع نقیضین است و پس از آن این قضیه که واقعیتی هست و جهان هیچ در هیچ و پوچ نیست» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۵۰). «همان‌طور که تصور موضوع فلسفه، یعنی مفهوم موجود، واقعیت، بدیهی و بی‌نیاز از تعریف بود، تصدیق به وجود آن نیز بدیهی و بی‌نیاز از برهان است. یعنی هر کس در نهایت وضوح و روشنی و بدون نیاز به برهان، در ذهن خود اذعان و تصدیق قطعی دارد به اینکه واقعیتی هست، اجمالاً موجودی داریم، جهان هیچ در هیچ و موجود بودن امری پوچ نیست، چنین نیست که تمام آنچه را ما موجود و واقعی می‌دانیم در حقیقت موجود نباشند و همه خیال محض و تصور و پندار صرف باشند؛ خلاصه کلام آنکه، برای همه اذهان بدیهی است که مفهوم موجود یک مفهوم بی‌مصداق نیست، اجمالاً مصداقی دارد. پس از این تصدیق اجمالی به طرق

یک نظام نشان می‌دهد: «خرد به‌وسیله گونه‌ای تمایل طبیعت خویش، به پیش رانده می‌شود تا از کاربرد تجربه فراتر رود؛ در یک کاربرد ناب، و به‌واسطه ایده‌های محض، به دورترین مرزهای هرگونه شناخت خطر می‌کند و تنها در تکمیل طریق خویش، در یک کل نظام‌مند خودبسنده، آرامش یابد» (Kant, 1967: A798, B826). کانت در صفحات پایانی کتاب نقد عقل نظری با قرار دادن شکاکان و جزم‌اندیشان در مقابل هم، هر دو گروه را متعهد به نظام‌مندی در روش خودشان معرفی می‌کند. و در نهایت فقط راه فلسفه نقادی خود را هنوز باز معرفی می‌کند و راه هر دو گرایش را تمام شده معرفی می‌کند (Ibid: A856, B884).

با توجه به مطالبی که علامه طباطبایی در تعریف متافیزیک و روش استدلالی متافیزیک و همچنین مبادی تصویری و تصدیقی فلسفه بیان کرده، می‌توان دریافت که از نظر وی گزاره‌های متافیزیکی مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم و کاملاً نظری و نظام‌مند هستند که توانایی پاسخ‌گویی علمی و یقینی در موضوع خود را دارد. در واقع متافیزیک همانند هندسه از یک نظام برخوردار است. متافیزیک همانند یک کل، مجموعه‌ای از تعاریف، اصول و قضایاست.

### روش متافیزیکی

از زمان دکارت به بعد استفاده از روش ریاضیات در فلسفه گسترش یافت، کانت نیز به‌پیروی از آنها این روش را در صورت امکان، پسندیده می‌داند. از نظر وی اگر بتوانیم چنین کاری انجام دهیم کار عظیمی به‌وقوع پیوسته است. اما کانت این روش را در فلسفه گمراه‌کننده می‌داند. به نظر وی، چون «روش ریاضی بیرون از حوزه کمیت نیز می‌تواند موفقیت حاصل کند» (Ibid: A725, B753)، «از این‌رو، خرد ناب امیدوار است تا بتواند دقیقاً

می‌داند» بدینسان در اینجا پدیده‌ای نوین از خرد آدمی خود را نشان می‌دهد، و آن یک وضع مقابل یا پادنهاده کاملاً طبیعی است. هیچ‌کس نیاز ندارد تا خرد را با ژرف‌اندیشی یا دام‌گستری حیل‌ورزانه در این وضع مقابل اسیر سازد، بلکه همانا خرد به خودی خود، و آن هم به صورتی پرهیزناپذیر، در این وضع مقابل گرفتار می‌شود» (Ibid: B434). در واقع کانت آنتی‌نومی بودن گزاره‌های متافیزیکی را امر اجتناب‌ناپذیر عقل می‌داند که عقل توان خروج از آن را ندارد. از نظر کانت نکته مهم در تشکیل آرای مقابل در اندیشه متافیزیکی این است که گزاره‌های مقابل از ارزش معرفتی یکسانی نسبت به هم برخوردارند و عقل آدمی از گزینش قاطعانه و ترجیح یقینی یکی از دو طرف عاجز است و نیز «میزان و ملاکی مطمئن برای تعیین سخنان سنجیده درست از پرگویی سست و بی‌معنی در آن» (کانت، ۱۳۸۸: ۸۴) در کار نیست؛ این همان معنای جدلی‌الطرفین بودن نتایج استدلال‌های متافیزیکی است.

از نظر علامه طباطبایی استدلال‌های متافیزیکی دو دسته‌اند: برهانی و جدلی. استدلال‌های جدلی در متافیزیک جدلی‌الطرفین هستند و از تساوی ارزش منطقی برخوردارند ولی استدلال‌های برهانی چنین نیستند. برخی از استدلال‌های فلسفی دچار جدل هستند ولی نه همه آنها (مانند حدوث و قدم عالم). «قیاسی که تصدیق را تولید می‌کند به اقسام زیر تقسیم می‌شود: بعضی از این قیاس تولید یقین می‌کند، و آن قیاس برهانی است، و معلم اول آن را قیاس مفید یقین دانسته است. و بعضی دیگر ظن شبیه به یقین تولید می‌کند ولی در واقع یقین نیست و این قسم خود بر دو نوع است: قیاس جدلی و قیاس مغالطی» (طباطبایی: ۱۳۸۸: ۱۶۴).

### نظام‌مندی متافیزیک

از نظر کانت متافیزیک خود را در شکل و قالب

فلسفه انجام نمی‌تواند گرفت و تقلیدپذیر هم نیست... هندسه ریاضیدان بر پایه روش خود در فلسفه، هیچ چیز درست نمی‌کند جز کاخ‌هایی از ورق‌های بازی و نیز اینکه فیلسوف هم با روش خود در حوزه ریاضیات چیزی بر نمی‌انگیزد» (Ibid: A726, B754-5).

از نظر علامه طباطبائی روش سایر علوم در فلسفه بی‌نتیجه است و مفاهیم و سوالات فلسفی فقط با روش انتزاعی و عقلی امکان‌پذیر است. «مفهوم وجود و موجود که موضوع اصلی مسائل فلسفه است و همچنین مفاهیم فلسفی دیگری مانند وحدت و کثرت و غیره صرفاً عقلانی هستند، یعنی مفاهیمی هستند که ذهن از راه هیچ حس خارجی یا داخلی قادر به نیل به آنها نیست بلکه با یکی از عالی‌ترین اعمال عقلانی آنها را نائل شده، و بدیهی است که بررسی و کنجکاوی درباره موضوعی که عقل با عالی‌ترین اعمال خویش آن را یافته است جز با بررسی‌های عقلانی میسر نیست» (مطهری، ۱۳۸۹: ۱/۶: ۴۸۱). در واقع روش فلسفه قیاس برهانی است و در این مورد با ریاضیات مشترک است، با این تفاوت که موضوع علم ریاضیات نسبت به فلسفه محدود است و مسائلی متفاوت و محدودتر از فلسفه می‌باشد.

### متافیزیک و علوم تجربی

کانت در مقایسه متافیزیک با علوم تجربی زمان خودش، از قبیل ریاضیات و فیزیک که مقبولیت و پیشرفت بیشتری یافته بودند، می‌گوید «درحالی‌که همه علوم دیگر بی‌وقفه قدم در راه توسعه و پیشرفت دارند این به مسخره می‌ماند که ما در علمی که خود را حکمت محض می‌خواند و همگان نیز آن را لسان‌الغیب می‌پندارند و حل معمای خویش از آن می‌طلبند، بی‌آنکه قدمی فرایش نهمیم، دائماً گرد یک نقطه می‌چرخیم»

به‌همان صورت پیروزمندانه و بنیادینی که در کاربرد ریاضی موفق شده است، خود را در کاربرد استعلایی نیز گسترش دهد؛ بخصوص اگر او همان روشی را در کاربرد استعلایی به‌کار گیرد که در ریاضیات چنان سودی آشکار داشته است» (Ibid: A713, B741). ولی از نظر کانت امکان این روش به جهاتی در متافیزیک ممکن نیست، چراکه گزاره‌های یقینی را نتیجه نمی‌دهد «بنابراین برای ما سخت مهم است بدانیم که آیا روشی برای دست یافتن به قطعیت یقینی لازم است، روشی که در دانش ریاضیات روش ریاضی نامیده می‌شود، همانند هست یا روشی که بدان‌وسیله همان‌گونه قطعیت در فلسفه جستجو می‌شود و می‌بایست روش جزمی خوانده آید؟» (Ibid: A713, B741). «شناخت فلسفی امر جزئی را فقط در امر کلی مطالعه می‌کند، حال آنکه شناخت ریاضی امر کلی را در امر جزئی و حتی در امر شخصی می‌نگرد» (Ibid: A714, B742). همچنین «فلسفه خود را صرفاً به مفاهیم عام محدود می‌کند، اما ریاضیات نمی‌تواند با مفاهیم صرف کاری انجام دهد، بلکه فوراً به شهود می‌پردازد و مفهوم را به صورت انضمامی مطالعه می‌کند» (Ibid: A715, B743).

وی حوزه ریاضی و فلسفه را کاملاً جدا دانسته و این علوم را برای همدیگر سودمند نمی‌بیند. البته این امکان هست که ریاضیات در متافیزیک استفاده شود و آن را سامان بخشد ولی یقین‌زایی در پی نخواهد داشت و علم جدیدی به‌ارمغان نخواهد آورد. «هندسه - ریاضیات و فلسفه دو چیز کاملاً متفاوت می‌باشند، و در نتیجه رویه یکی از این‌ها هرگز به‌وسیله رویه دیگری تقلید نمی‌تواند شد. محکم کاری ریاضیات بر پایه تعریف‌ها، اصل‌های متعارف و برهان‌های شهودی قرار دارد. من بدین بسنده می‌کنم که نشان دهم که هیچ‌یک از این سه، به معنایی که ریاضی‌دان می‌گیرد، به‌وسیله

(کانت، ۱۳۸۸: ۸). «اگر مابعدالطبیعه، خود علم است، چرا مانند علوم دیگر قبول عام و دائم نیافته است؟» (همان: ۸۴). کانت در مقایسه علوم تجربی و متافیزیک، اشکالاتی مثل عدم پیشرفت متافیزیک نسبت به علوم تجربی و عدم مقبولیت آن و اختلافات زیاد اندیشمندان آن را از نظر اعتبار علمی در ردیف علوم تجربی نمی‌داند.

علامه طباطبایی برخلاف گزاره‌های فلسفی، گزاره‌های علوم تجربی را غیریقینی می‌داند. «علت یقینی نبودن علمی که صرفاً مستند به تجربه هستند این است که فرضیاتی که در علوم ساخته می‌شود دلیل و گواهی غیر از انطباق با عمل و نتیجه عملی دادن ندارد و نتیجه عملی دادن دلیل بر صحت یک فرضیه و مطابقت آن با واقع نمی‌شود زیرا ممکن است یک فرضیه صددرصد غلط باشد ولی در عین حال بتوان از آن عملاً نتیجه گرفت، چنانکه هیئت بطلمیوس که زمین را مرکز عالم و افلاک و خورشید و همه ستارگان را متحرک به دور زمین می‌دانست، غلط بود ولی در عین حال از همین فرضیه غلط درباره خسوف و کسوف و غیره، نتیجه عملی می‌گرفتند. طب قدیم که بر اساس طبایع چهارگانه (حرارت، برودت، رطوبت، یبوست) قضاوت می‌کرد غلط بود ولی در عین حال عملاً صدها هزار مریض را معالجه کرده است» (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۶/۱۷۱). «برای غیر یقینی بودن علوم تجربی دلیل دیگری هم می‌توان آورد و آن اینکه علوم تجربی بالاخره منتهی به محسوسات می‌باشند و حس هم خطا می‌کند» (همانجا).

«هر یک از علوم اعم از طبیعی یا ریاضی، خواه با اسلوب تجربی پیش برود و خواه با اسلوب برهان و قیاس، شیء معینی را که اصطلاحاً موضوع آن علم نامیده می‌شود، موجود و واقعیت‌دار فرض می‌کند و به بحث از آثار و حالات آن می‌پردازد، و واضح است که ثبوت یک

حالت و داشتن یک اثر برای چیزی وقتی ممکن است که خود آن چیز موجود باشد. پس اگر بخواهیم مطمئن شویم چنین حالت و آثاری برای آن شیء هست، باید قبلاً از وجود خود آن شیء مطمئن شویم و این اطمینان را فقط فلسفه می‌تواند به ما بدهد» (همان: ۶۰).

### بحث و نتیجه‌گیری

علامه طباطبایی متافیزیک را مساوی فلسفه و فلسفه حقیقی را مساوی رئالیسم در نظر گرفت. وی سوفسطاییان را مرادف ایده‌الیستها دانست که نقطه مقابل رئالیسم بود (همان: ۷۷). از دیدگاه علامه «ایدئالیست یعنی مسلک کسانی که ایده یا تصورات ذهنی را اصیل می‌دانند، یعنی این تصورات را صرفاً مصنوع خود ذهن می‌دانند و به وجود خارجی این صور در عالم خارج قائل نیستند» (همان: ۷۹).

علامه با مقدمه و توضیحاتی که در مقاله دوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم ارائه می‌دهد نتیجه می‌گیرد که «حقیقت سفسطه، انکار علم (ادراک مطابق با واقع) است چنانکه ادله‌ای که از این طایفه نقل شده همه در گرد همین محور چرخیده و عموماً به همین نکته متکی می‌باشد. از اینجاست که فلسفه می‌گوید اساس سفسطه مبنی بر اصل عدم تناقض است، زیرا همه معلومات به حسب تحلیل به این قضیه متکی بوده و با تسلیم وی حقیقتی را انکار نمی‌توان کرد، چنانکه با انکار وی حقیقتی را اثبات نمی‌توان کرد» (همان: ۸۷-۸۶). با توجه به مطالبی که از علامه بیان شد وی شناخت عالم طبیعت را به صورت نسبی قبول کرده و رئالیسمی که معتقد است ذهن آئینه‌وار عالم خارج را می‌شناسد و عالم خارج مثل آئینه در ذهن انعکاس می‌یابد را قبول نداشت.

کانت نیز مثل علامه طباطبایی به مبارزه با

است، مربوط است» (همان: ۱۳۱).

کانت رئالیسم استعلایی را مرادف ایدئالیسم تجربی و ایدئالیسم استعلایی را در مقابل رئالیسم استعلایی می‌داند. همچنین ایدئالیسم استعلایی را مرادف با رئالیسم تجربی می‌داند (Kant, 1967: 370, A369). او در واقع با اثبات ایدئالیسم استعلایی به جنگ شکاکیت و متافیزیک سنتی می‌رود. وی با توضیح و اثبات ایدئالیسم استعلایی خود در واقع سعی می‌کند مبناهایی که شکاک برای توجیه شکاکیت خود بنا کرده را نابود سازد و با شرایط استعلایی که برای شناخت توضیح می‌دهد، امکان معرفت متافیزیکی را منتفی می‌داند.

به تصور کانت رئالیست کسی است که هم عالم خارج از ذهن را قبول دارد و همچنین شناخت دقیق عالم خارج از ذهن را ممکن می‌داند، اما او خود امکان اثبات عالم خارج (اثبات متافیزیکی نومن) و شناخت آن را با توجه به ایدئالیسم استعلایی خود منتفی می‌داند. ولی علامه طباطبایی امکان اثبات عالم خارج را ممکن دانسته اما شناخت آینه‌وار آن را قبول نکرده و شناخت عالم طبیعت را نسبی می‌داند و تنها شناخت صددرصدی را شناخت ریاضی و متافیزیکی می‌شمرد که بر اساس استدلال قیاسی و متافیزیکی است.

با توجه به مطالبی که از هردو اندیشمند نقل شد می‌توان نتیجه گرفت که نگاه کانت به رئالیسم و متافیزیک متفاوت از نگاه علامه طباطبایی به آن است. همچنین مبنایی را که علامه با آن به جنگ ایدئالیسم و شکاکیت رفته و نبود آن را مساوی با سفسطه دانسته، اصلاً مد نظر کانت نبوده است. با این وصف، فهم و توصیف متافیزیک از سوی این دو فیلسوف قابل مقایسه است و نقاط اشتراک و اختلافی دارد.

با توجه به دیدگاه‌های دو فلسفی‌اندیش که در باب فلسفه متافیزیک مطرح شد، می‌توان به مقایسه

ایده‌الیسم پرداخت. وی ایدئالیسم را چنین توضیح می‌دهد: «سخن همه ایدئالیست‌های واقعی، از فیلسوفان الثای تا اسقف برکلی، در این عبارت خلاصه می‌شود که: هر شناختی که از حس و تجربه حاصل شود، جز توهم هیچ نیست و حقیقت، تنها در تصورات فاهمه محض و عقل است. بر خلاف این سخن، اصلی که حاکم بر سراسر ایدئالیسم من و تعیین‌کننده آن است این است که: هر شناختی که درباره اشیاء صرفاً از فاهمه محض یا عقل محض حاصل شود جز توهم هیچ نیست و حقیقت فقط در تجربه است این درست ضد ایدئالیسم به معنای خاص کلمه است» (کانت: ۱۳۸۸: ۲۳۲). «ایده‌الیسم به معنی خاص کلمه همواره در پی امری رؤیایی است و جز این نتواند بود، اما منظور از ایدئالیسم من منحصرأ فهم (چگونگی) امکان شناختی است که ما مقدم بر تجربه از متعلقات تجربه داریم، که مسئله‌ای است که تاکنون حل نشده بلکه مطرح نیز نبوده است. چنین است که ایده‌الیست رؤیایی یکسره فرومی‌ریزد، ایده‌الیستی که در آن همیشه (چنانکه در فلسفه افلاطون دیده میشود) شناخت ماتقدمی که ما (حتی از هندسه) داریم دال بر شهود دیگری غیر از شهود حسی (یعنی شهود عقلی) گرفته می‌شود، چراکه هرگز به احدی خطور نکرده بود که حواس نیز خود ممکن است مقدم بر تجربه شهود داشته باشد» (همان: ۲۳۳).

کانت ایده‌الیسم را دو نوع در نظر گرفته است؛ ایدئالیسم تجربی و استعلایی، و به نوعی سعی در طرد ایدئالیسم تجربی دارد. «ایدئالیسمی که مصطلح من است به وجود اشیاء (که شک در آن، همان ایدئالیسم به معنی رایج این کلمه است)، مربوط نمی‌شود زیرا چنین شکی هرگز به ذهن من خطور نکرده است، بلکه به تصویرات حسی اشیاء، که مقدم بر هر امری زمان و مکان از آن جمله

و عقل‌گرایی محض و ارائه نظریه‌ای ترکیبی است؛ و نیز هر دو دستگاه ادراکی را مرکب از جنبه منفعل و فعال می‌دانند. اما وجه فعال دستگاه ادراکی نزد طباطبایی متضمن امور اعتباری است (معقولات ثانی فلسفی و اعتبارات عملی) ولی نزد کانت متضمن امور استعلایی (شهودات حس و مقولات فاهمه و حقایق عقل عملی). هر دو فیلسوف برآنند که ریشه‌های گرایش به متافیزیک در نهاد آدمی بسیار بنیادین است. از نظر هر دو فیلسوف، تصورات متافیزیکی کاملاً غیرتجربی و انتزاعی‌اند. این تصورات نه از محسوسات انتزاع شده‌اند و نه مفاد و محتوای تجربی دارند.

کانت به تحلیلی بودن امور عامه و تألیفی بودن امور خاصه در متافیزیک باور دارد اما به نظر طباطبایی احکام هر دو حوزه از متافیزیک، از نوع حمل شایع یا ترکیبی هستند نه حمل اولی یا تحلیلی. همچنین کانت بر این نظر است که میان احکام متافیزیکی می‌توان به جدلیت آنها حکم کرد، بدین معنا که در کنار دو حکم متقابل متافیزیکی، حکم سوم را تدارک دید که نه عین اولی است و نه دومی، ولی هر سه حکم از وحدت موضوع برخوردارند. به نظر طباطبایی چنین مواردی اولاً حداکثری نیست و ثانیاً از مقوله صدور حکم ثالث نیست بلکه تقیید (تکمیل) حکم اول یا دوم است. به بیان دیگر، حکم سوم مستقل نیست بلکه تابع و ادامه حکم نخست یا دوم است.

استدلال‌های متافیزیکی از نظر کانت بلااستثنا جدلی‌الطرفین است؛ حکم جدلی بودن برای کانت کلی است. اما از نظر طباطبایی برخی از استدلال‌ها چنین‌اند (مانند حدوث و قدم جهان). او حکم جدلی بودن استدلال‌های متافیزیکی را جزئی می‌داند. از نظر وی حکم کلی مد نظر کانت از نوع استقرایی است و قابل نقض است.

از نظر کانت روش ریاضی مستقل از روش

این دو منظر پرداخت. معنای کلی متافیزیک به عنوان ترکیبی از مجموعه امور عامه (الهیات بالمعنی الاعم) و خاصه (الهیات بالامعنی الاخص) نزد هر دو فیلسوف یکسان است. اما از سوی دیگر، امور خاصه نزد کانت عمدتاً شامل انسان‌شناسی (اختیار) و معادشناسی به معنای بقای نفس و خداشناسی می‌شود. در سه اثر مهم علامه طباطبایی یعنی *بداية الحکمة، نهاية الحکمة* و اصول فلسفه و روش رئالیسم و حتی حواشی اسفار، بحث مستقل و مستوفایی در باب معاد به چشم نمی‌خورد؛ در عین حال که در *لابلای آنها دلایلی* درباره تجرد نفس مطرح شده است. در واقع هر دو فیلسوف رکن یا معنای مبحث معاد در فلسفه را اصل بقای نفس می‌دانند و نه مباحث تفصیلی در باب بعد از مرگ با عنوان معادشناسی.

کانت در پرداختن به متافیزیک از انگیزه‌های فلسفی و دینی، هر دو، برخوردار است اما انگیزه اصلی طباطبایی در ورود به مبحث متافیزیک، با توجه به آثار مهم وی، یعنی *بداية الحکمة، نهاية الحکمة* و حواشی اسفار، اساساً فلسفی است. البته نباید از نظر دور داشت که اولاً در آثاری چون اصول فلسفه و روش رئالیسم، یکی از اهداف علامه تبیین و دفاع از دیدگاه‌های کلی دینی مانند خدا و بقای نفس بوده است. به علاوه به نظر وی، همان‌گونه که در تعریف کانت از متافیزیک ملحوظ است، خود محتوای متافیزیک متضمن بحث از امور دینی از قبیل خدا و بقای نفس است. در مجموع می‌توان گفت هر دو فیلسوف هم در فلسفه متافیزیک یا متافیزیک‌شناسی خود، اولاً و بالذات به دنبال طرح بحث فلسفی‌اند، اما ثانیاً و بالعرض غافل از اهداف دینی هم نیستند.

هر دو فیلسوف در حوزه معرفت‌شناسی، تجربه‌گرایی صرف و عقل‌گرایی محض را ناکافی می‌دانند. پروژه هر دو متفکر عبور از تجربه‌گرایی



متافیزیک و علم و تمایز معنایی آنها، متافیزیک را اولاً دارای ارزش وجودشناختی و ثانیاً معرفت‌شناختی - در مقام سنجش وجودی شناخت و با تکیه بر نظریه اعتبارات - می‌داند.

در نهایت می‌توان نتیجه گرفت تصویری که کانت از متافیزیک کلاسیک داشته کاملاً متفاوت از تصویر علامه از متافیزیک است. در واقع متافیزیک که از یونان به دست این دو متفکر رسیده، مسیر متفاوتی را پیموده است. مسیر و تعریف متافیزیک به‌ویژه بعد از دکارت، در غرب کاملاً دگرگون شد و تعریف جدیدی یافت که موضوعش فقط شامل خدا و خلود نفس و اراده آزاد بود. ولی در مسیر دیگری که از طریق فارابی و ابن‌سینا و ملاصدرا به علامه رسید، که قبل از علامه نهایت سعی را در پروراندن و فربه کردن این فلسفه کرده بودند و نهایتاً چیزی متفاوت از آن فلسفه‌ای بود که به کانت رسیده بود. کانت با تعریفی و تصویری که از متافیزیک کلاسیک داشت آن را ناکافی برای حل مشکلات معرفتی روزگار خود دید و متافیزیک طبیعت خود را پیشنهاد کرد، ولی علامه بر اساس تصور و شناخت خودش، آن را مفید دانست و سعی در کامل‌تر کردن آن نمود.

### پی‌نوشت

۱. علامه طباطبایی در مقاله اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در توضیح فلسفه می‌نویسد: در جهان هستی که دارای موجودات بسیار و پدیده‌های بی‌شمار بوده و ما نیز جزئی از مجموعه آنها می‌باشیم - بسیار می‌شود که چیزی را راست و پا بر جا پنداشته - و موجود انگاریم و سپس بفهمیم - که دروغ و بی‌پایه بوده است - و بسیار می‌شود که چیزی را نابود و دروغ اندیشیده - و پس از چندی به ما روشن شود که راست بوده - و آثار و خواص بسیاری در جهان داشته است - از این‌رو ما که خواه ناخواه غریزه بحث و کاوش - از هر چیز که در دسترس ما قرار بگیرد - و از علل وجودی وی داریم - باید موجودات حقیقی و واقعی حقایق باصطلاح فلسفه

متافیزیک است، با وجود این، اساساً روش متافیزیک کلاسیک، ریاضی است. به نظر وی همه متافیزیسی‌ها از روش ریاضی سود می‌برند. از نظر طباطبایی روش متافیزیک اساساً برهانی است و همین روش نیز در ریاضیات به کار می‌رود. به نظر علامه روش ریاضی مستقل از روش متافیزیک نیست، در واقع هم روش ریاضی و هم روش متافیزیک، برهانی است. بر اساس همین وحدت روش است که موجه است متافیزیک از شیوه مرسوم در ریاضیات نیز سود برد.

از نظر کانت ویژگی‌هایی در علوم است که در فلسفه به چشم نمی‌خورد، مانند پیشرفت، مقبولیت عامه، اتفاق نظر در منابع مشخص و... از نظر طباطبایی این ویژگی‌های مختلف به تفاوت‌های ماهوی این دو دسته از دانش‌ها برمی‌گردد. متافیزیک جزو علوم یقینی است ولی علوم تجربی جزو علوم ظنی است. متافیزیک به دنبال تولید اندیشه است و علوم تجربی به دنبال عمل و رفع حوائج مادی آدمی. از این‌رو روشن است که علوم تجربی-عملی، از مقبولیت و پیشرفت برخوردار خواهد بود و نه متافیزیک.

این نوشتار در پی پاسخ به این سوال‌ها که کانت پیش از آنکه فلسفه نقادی خود را معرفی کند چه تصویری از متافیزیک کلاسیک داشت؟ این تصویر با تصویری که در عرصه فلسفه اسلامی معاصر از قبیل علامه طباطبایی دارند، چه نسبتی دارد؟، به این نتیجه رسید که اولاً برخی عناصر مهم در عرصه متافیزیک کلاسیک وجود دارند که در تفسیر هر دو فیلسوف از آن یکسان یا مشابه‌اند، مانند ماهیت تصورات متافیزیکی یا برخی تصدیقات متافیزیکی. اما مهم‌ترین نقطه تمایز مربوط به ارزش متافیزیک کلاسیک است. به نظر کانت متافیزیک را نمی‌توان علم دانست و از ارزش معرفت‌شناختی در مقام سنجش استعلایی خرد برخوردار نیست. اما طباطبایی با تمایز عرصه

را - از موجودات پنداری اعتباریات و وهمیات تمیز دهیم - و گذشته از این کاوش غریزی برای رفع حوائج زندگی - دست به هر رشته از رشته‌های گوناگون علوم بزنیم - اثبات هر خاصه از خواص موجودات به موضوع خود - محتاج به ثبوت قبلی آن موضوع می‌باشد یک سلسله بحث‌های برهانی که غرض و آرمان نامبرده را تأمین نماید و نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها می‌باشد، فلسفه نامیده می‌شود (مطهری: ۱۳۸۹: ۶/ ۵۷-۵۹). شبیه همین توضیح در مقدمه کتاب *بداية الحكمة* نیز آمده است.

### منابع

اسکروتین، راجر (۱۳۸۳). کانت. ترجمه علی پایا. تهران: طرح نو.  
بونواک، دنیل (۱۳۹۵). «انقلاب کپرنیکی کانت». سی. سالمن؛ کتلین ام. هیگینز. تاریخ فلسفه غرب؛ جلد ۶: عصر ایدئالیسم آلمانی. ترجمه سیدمسعود حسینی. تهران: حکمت.  
طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷). نهایت فلسفه. ترجمه

مهدی تدین. قم: بوستان کتاب.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). مجموعه رسائل، کتاب برهان. ترجمه مهدی قوام صفری. قم: بوستان کتاب.  
فتحی، حسن؛ موسی‌زاده، صدیقه (۱۳۷۹). «آیا نگاه کانت به مابعدالطبیعه به معنای نفی مطلق مابعدالطبیعه است؟». *غرب‌شناسی بنیادی*. س ۱، ش ۲. ص ۱۶۲-۱۴۷.  
کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸). تمهیدات. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.  
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). شرح *نهایة الحکمة*. تحقیق عبدالرسول عبودیت. قم: مؤسسه امام خمینی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). مجموعه آثار. تهران: صدرا.  
مگی، برایان (۱۳۸۵). فلاسفه بزرگ. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.  
هارتناک، یوستوس (۱۳۷۸). نظریه معرفت در فلسفه کانت. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: فکر روز.

Kant, Immanuel (1976). *Critique of Pure Reason*. translated by Norman Kemp Smith. McMillan.